

همصدا برای میناب، برای ایران

هدایت هاشمی، آرتا تر کاشوند، مجتبی شفيعی، زهرا داوود نژادو... از احساس شان به شهدای میناب می گویند



فائزه مهاجر | روزنامه نگار

در آستانه چهلمین روز از پر کشیدن کود کان معصوم مینابی و همصدا با تمامی غمد ید کان و دلسوختگان این فاجعه خونبار، سراغ تعدادی از چهره های سینما و اهالی رسانه و فرهنگ رقتیم تادلنوشته های اختصاصی خود را در همدردی با خانواده های داغدیده و بزرگداشت چهلمین روز این پروانه های معصوم برای ما را سال کنند؛ بسیاری از آن ها در زمانی کوتاه در خواست ما را اجابت کردند که نتیجه کار را می خوانید:

آرتا تر کاشوند: دنیا یادتان را گرامی می دارد

پروانه های صورتی میناب، دختر کان ایران، فرشتگان آسمانی، چهل روز از داغ فراقتان می گذرد! دل آرام گیرید که ما زیر حملات دشمن در میدان و خیابان تنها عزاداران تان نبودیم؛ دختران شجاع کشمیر، لبنان، پاکستان، عراق، و بیدار شدگان اروپا، چهلمین روز آسمانی شدنتان را گرامی می دارند!



هدایت هاشمی: اشک ما سیل میشه...

توبیاف گیسوی خیالی دختر کت رو در باد مادر مینابی
توبیند بند کفش فوتبالی به گل پست رو لب آب
بابای مینابی
بچه های میناب
چل روزه تو آسمون
مشق شادی می کنن
عشق بازی می کنن
همه شون پیش خدا
آی خدا، آی خدا
بشه این اشکای ما
بشه این سوز دل و ضجه ی بابا ننه ها
مینابیا، لا مر دیا، تبریزیا، همه ی ایرانیا
بشه یه سیل خروشان
بریزه رو ناوو کنشی

بریزه رو مرگ و نیستی

رو رژیم صهیونیستی، رو رژیم

صهیونیستی

مردم مینابم

به فدای غم تون

چله نشین غم تون

مردم کشور تون



مجتبی شفيعی: هنوز به عکس ها خیره هستیم

سلام، انگار داریم این روز های جنگ، تمام این اتفاقات تلخ را خواب می بینیم! هنوز کسی باور نکرده که چه شده



است. چه کابوس تلخی، هنوز باور نکرديم که بچه های مدرسه میناب پرپر شدند، هنوز در شک هستيم! ناخودآگاه یاد سخن امام علی (ع) می افتم که فرمود: «انسان وقتی می میرد تازه از خواب بیدار می شود» ما زنده ها در چه خواب سختی هستیم، هنوز بعد چهل روز، به عکس هایشان خبر داریم؛ در دل می گویم؛ چقدر این دختر شبیه دختر من است چقدر این پسر شبیه همین پسر همسایه ماست؛ چقدر این بچه ها را می شناسم! انگار قبلاً دیدمشان! چقدر این بچه شبیه کودکی من است...



زهرا داوود نژاد: دشمنی که عشق و خدا نمی شناسد

آیا با عشق به خدا زندگی می کنید یا با عشق به دنیا زندگی می کنید؟! مسئله این است که صلح از طریق قدرت به دست نمی آید، بلکه صلح از طریق حکمت و عشق به



روز بمباران، نگاه مردم مظلوم میناب برایم زنده شد

قارابی با یادآوری سفرش به میناب برای ساخت فیلم مستند می گوید: «در گذشته من به میناب سفر کردم، در آن جا فیلم ساختم از جاذبه های گردشگری و مردم شناسی اش. از عروسی، موسیقی، خوراکی ها، آن باغ های زیبای میناب و طبیعتش را به تصویر کشیدم و وقتی که کشیدم مدرسه میناب بمباران شده ۱۶۸ کودک در کنار مسئولان و معلمان شان به شهادت رسیدند و اقا قلم شکست و بسیار ناراحت شدم. برای این که از هیچ کشوری توقع نداشتم که چنین جنایتی را مرتکب شود. تقریباً می شود گفت در یک قرن اخیر بی سابقه بوده است که در جنگی بیابند مدرسه را بمباران کنند، تمام دانش آموزان یک جا به شهادت برسند. این برای من بسیار غم انگیز بود و خاطرات من در میناب، آن نگاه مردم مظلومش و مهر و محبتی که در دل همه آن اهالی میناب بود، دوباره زنده شد. کل میناب با نگاه های مردمش جلوی چشم آمد و خیلی ناراحت شدم، خیلی ناراحت....»

این ۴۰ روز به دانش آموزان میناب فکر می کردم

«الان که چهل روز از آن روز وحشتناک و از شهادت دانش آموزان می گذرد، باور کنید

احساس می کنم بخشی از قلبم جدا شده

جواد قارابی، مستند ساز «ایرانگرد»، از حال و هوای تلخی که بعد از بمباران مدرسه میناب تجربه کرده است، می گوید

اکرم انتصاری | روزنامه نگار

وقتی پای مستند ایرانگرد می نشینیم، حس می کنیم جواد قارابی برای اولین بار است که یک موقعیت ویژه در ایران را تماشا می کند. برای او روایت ایران همیشه منحصر به فرد است و گوشه گوشه ایران پر از زیبایی. او در روز های جنگ هم بیکار ننشسته بود و از کاخ گلستان گرفته تا بین نیروهای تامین امنیت حاضر می شد تا بتواند به آن ها انرژی ببخشد. از او در باره روزی پرسیدیم که مدرسه شهدای شجره طیبه میناب، بمباران شد و دانش آموزان این مدرسه مظلومانه از بین ما پرسیدند.



من این چهل روز هر روز به آن بچه ها فکر می کردم، «قارابی با این مقدمه می گوید: «من هر روز با خانواده آن دانش آموزان، همدردی می کردم. انگار که کنار مزارشان بودم چون می دانم خانواده ها هر شب کنار مزار بچه های می نشستند و تا صبح آن جا کنار بچه های شهیدشان زمان می گذرانند و این برایم خیلی غم انگیز بود. همچنان با آن ها همدردی می کنم و احساس می کنم بخشی از وجود خودم، از قلمم جدا شده است؛ ما باید هر طور شده انتقام خون آن بچه ها را بگیریم.»

حس کردم بچه های خودم بمباران شدند

این مستند ساز با اشاره به این که خودش یک پدر است و در دپدران و مادران میناب را می فهمد، می گوید: «پسر من ۱۴ ساله است و وقتی آن اتفاق افتاد حس کردم تک تک بچه های خودم به شهادت رسیدند و بمباران شدند. خیلی برای من در داور بود. آن هایی که بچه دار هستند و بچه ای در این سن دارند، مخصوصاً دختر بچه، می توانند درک کنند چقدر این فاجعه و جنایت جنگی قلب شان را شکسته و تمام وجود شان را پر از درد کرده. یعنی این را بیشتر کسانی می توانند درک کنند که یک بچه در آن سن داشته باشند و ببینند یک بچه بمباران و تکه تکه شده است چقدر در داور و در دشت سنگین است.»

محمد رضا نمی خواست باز سازی مدرسه میناب علنی شود

گفت و گویا پدر محمد رضا گلزار، سوپر استار سینما که برای ساخت مدرسه و در مانگاه در میناب اعلام آمادگی کرده و مشغول انجام مقدماتش است

هم فهمیدند، «وی ضمن تاکید بر این که این شهدا بچه های ایران بودند و مدرسه شان از بین رفته گفت: ما دنبال جذب مخاطب نیستیم و نمی خواهیم کار نمایشی و عمومی انجام دهیم. وی درباره روند اجرایی ساخت مدارس هم می گوید: «منظیریم این چند روز بگذرد تا کارهای نقشه برداری و مقدماتش انجام شود. به امید خدا یک مدرسه دیگر هم اضافه خواهد شد. آشناهایی هم اعلام آمادگی کرده اند که یک بیمارستان هم در آن منطقه ساخته شود. قصد داریم کلاً به صورت یک هلدینگ مرکزی را در آن منطقه بسازیم.

دوستان دیگری هم قرار است وارد عمل شوند. منتظر کارهای آداری هستیم و از طریق بندر عباس پیگیریم تا قبل از اول مهر مدرسه آماده شود. رضا (محمد رضا) پیشقدم شده تا بقیه هم در حد وسع خودشان این کار را انجام دهند، مخصوصاً برای بچه ها و به مستندان کمک کنند. با شعار دادن کار جلونی رو. «وی در پایان باز هم گرمیزی به اردتش به امام رضا (ع) می زند و می گوید: «مشهد امن ترین نقطه ایران است که به برکت وجود امام رضا (ع) است. دو سالی است که مشهد نیامده ام، شما از جانب من و رضا دعا کنید و قدر مشهد را بدانید.»



کاردار | روزنامه نگار

در روز های پایانی سال گذشته، استاندار هرمزگان در یک برنامه تلویزیونی در بندر عباس اعلام کرد محمد رضا گلزار در تماس تلفنی علاوه بر ابراز همدردی با خانواده های شهید، ساخت دوباره مدرسه «شجره طیبه» میناب را بر عهده گرفته و همچنین هزینه در مان مجروحان را تقبل کرده است. به این بهانه با پدر این هنرمند تماس گرفتیم تا از چند و چون ماجرا با خبر شویم.

مهندس پرویز گلزار که به نوعی پیگیر کار های

اجرایی این پروژه است، در این باره می گوید:

«بعد از ماجرای مدرسه میناب، آقا رضا

با فرماندار میناب تماس گرفت و بعد

هم با وزارت کشور هماهنگ کرد تا

به امید خدا این کار را انجام دهد.

البته او نمی خواهد که کار نمایشی

انجام دهد و دیده شود. هر سال شب

عید چنین کارهایی انجام می دهد. مثلاً

زندانی آزاد می کند یا تجهیز مدارس در اهدان...

ولی قصدش نمایش دادن نیست. نمی خواست که

این موضوع هم علنی شود و با رسانه ای هم مصاحبه

نکرده بود، ولی وقتی تلویزیون اعلام کرد، مردم

وقتی تصویر کوله پشتی خون آلود بغض ها آفرید برای چهل شهدای میناب با تصویری از جنایت آمریکا به میان مردم رفتیم تا واکنش لحظه ای آن ها را از دیدن کوله ای خونی ثبت کنیم

صابری | روزنامه نگار

حدود ظهر شنبه ۹ اسفند، در نخستین روز تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران، مدرسه ای در میناب هدف حمله قرار گرفت؛ حمله ای که به شهادت ۱۶۵ نفر از دانش آموزان دختر و پسر و چند معلم انجامید. جنایتی که خیلی زود از مرز های جغرافیا عبور کرد و به زخمی مشترک در حافظه بسیاری از مردم جهان تبدیل شد. نزدیک به چهل روز بعد، عصر هفدهم فروردین، به خیابان های مشهد رفتیم. چند تصویر از آن روز تلخ را روی پایه ای گذاشتیم؛ تصویری ساده اما سنگین. از جمله تصویری از یک کوله پشتی صورتی خون آلود. از رهگذران خواستیم تصویر را به سمت خودشان برگردانند و اولین واکنش شان را بگویند. آنچه ثبت شد، بیش از هر چیز روایت رنجی بود که مردم، همراه با خانواده های داغدار میناب، با خود حمل می کنند.

در میان رفت و آمدها مردی حدود پنج ساله که با انرژی در حال پیاده روی در حاشیه پارک ملت بود، از کنار ما عبور می کرد. وقتی تصویر را مقابلش گرفتیم و آن را به سمت خودش برگرداند، آن شادابی لحظه ای از چهره اش محو شد. چند ثانیه به عکس خیره ماند و گفت: «این جنایتکار ها از انسانیت فقط اسمش رو یدک می کشن. این بچه ها آینده ساز ایران بودن؛ یعنی آینده ساز تمام جهان بودن. چرا بچه هایی به این کوچکی باید شهید بشن؟» زن حدوداً پنج ساله ای که برای پیاده روی بیرون آمده بود و شاخه گلی در دست داشت، وقتی تصویر را دید، چهره اش در هم رفت. خیلی زود بغض کرد.



گفت: «دلم برای این بچه ها کباب شده... چطور می تونم حرف بزنم؟» نفر بعدی مادری حدود ۳۵ ساله بود که دست دختر پنج ساله اش را گرفته بود. تصویر را دید، بی اختیار دخترش را در آغوش کشید و

نخستین نفر خانمی حدوداً سی ساله بود. تصویر را که برگرداند، چشمش روی کوله پشتی صورتی ثابت ماند. مکثی طولانی کرد. چند لحظه قبل با ما روان صحبت می کرد، اما حالا کلمات از او فاصله گرفته بودند. بعد از سکوتی سنگین فقط گفت: «چی می تونم به آدمی که همچین جنایتی رو رقم زده بگم؟ اصلاً کلام عاجزه.» کمی بعد زنی حدود ۳۵ ساله مقابل تصویر ایستاد. با دیدن عکس آهی کشید و گفت: «واقعاً ناراحت کننده است.» از او پرسیدیم می داند این تصویر مربوط به کجاست؟ همان لحظه بغض کرد و گفت: «مگه میشه معلم باشی و ندونی همچین جنایتی رخ داده؟ روز اول به مدرسه روزن و کلی دانش آموز رو به شهادت رساندن.» صدایش لرزید و ادامه داد: «دانش آموزای من هر شب ویس می دن، گریه می کنن... می گن دلشون برای مدرسه تنگ شده.»